



شماره

شهربانو

آشنایی
۲۲ آذر ۱۴۰۰
۸ جمادی الاول ۱۴۴۲ شماره ۳۵۵۴

۵

اما با این کار انگار روی زخم خود نمک می‌باشد. «شوهرم می‌گوید: خدا اگر بخواهد، به ما بچه می‌دهد. اگر هم نداد، حتما حکمتی دارد و به زندگی مان ادامه می‌دهیم، اما من قبول نمی‌کنم به این دلیل که ممکن است بعدها نظرش تغییر کند. ضمن اینکه خانواده همسر من خواهند نوه‌شان را ببینند. حالا سی‌وشش ساله شده‌ام. پدرم در حسرت دیدن بچه‌ام از دنیا رفت و تا آخر عمر این غم در دلم می‌ماند، اما هنوز امید دارم که روزی فرزند خودم را در آغوش بگیرم و اگر حالا در برابر خانواده همسر به اصطلاح روباه هستم، آن روز شیر می‌شوم.»

۱۶ سال حسرت بی‌فرزندگی

از زندگی مشترک مهشید و همسرش ۱۸ سال می‌گذرد، زندگی مشترکی که به هزار امید و آرزو شروع کردند. بعد از ۲ سال عقد، سر خانه و زندگی‌شان می‌روند و چند ماهی که می‌گذرد، تصمیم می‌گیرند جمع‌شان را با تولد فرزندی، سه نفره کنند. هر دو بسیار بچه دوست داشتند و حوصله و صبری که در بازی و برخورد با بچه‌های فامیل به خرج می‌دادند، برای همه زبانش بود. «تصمیم به فرزندآوری داشتیم، اما باردار نمی‌شدم. به همین دلیل، به دکتر زنان و زایمان مراجعه کردیم و از آزمایش‌هایمان تشخیص داد مشکل حادی نیست و با دارو رفع می‌شود، اما نتیجه نداد.»

حرف برای گفتن زیاد دارد و انگار نیازی به پرسش‌های متعدد نیست. اتفاقات این چند سال را درست مانند یک کتاب ورق به ورق روبه‌رویم قرار می‌دهد. مرحله بعد، به متخصص نازایی مراجعه می‌کند و تجویز او، انجام روش (آی‌یو‌ای) است، تلقیح داخل رحمی اسپرم. «بعد از انجام این کار، باید داروهای قوی مصرف می‌کردیم تا تخمک آماده باروری شود، اما متأسفانه باز هم نتیجه منفی شد. بار دوم تصمیم گرفتیم این روش را در یک مطب خصوصی انجام دهیم، هزینه‌هایش برایمان سنگین بود، با این وجود امید داشتیم، اما باز هم نتیجه آزمایش منفی شد. ما هر بار که دوا و درمانی می‌کردیم، به خانواده‌هایمان چیزی نمی‌گفتیم که مبادا امیدوار شوند.» هر دو از نظر روحی و جسمی خسته بودند. ضمن اینکه دیگر پس‌اندازی هم برای پرداخت هزینه‌ها نداشتند. به همین دلیل، شاید یک سالی وقفه می‌افتد و دوباره تصمیم می‌گیرند که آی‌یو‌ای (لقاح آزمایشگاهی) انجام بدهند. «این روش یک ماه طول کشید. خودم و همسرم دارو مصرف می‌کردیم و به یاد دارم که تنها هزینه داروهایمان ۵ میلیون تومان شد. آن زمان، بیمه حدود ۲ میلیون تومان آن را پرداخت.»

عوارض جبران‌ناپذیر داروهای ناباروری

متأسفانه این بار هم درمان بی‌نتیجه ماند. وقتی جواب منفی به دست مهشید و همسرش رسید، انگار دنیا روی سرشان خراب شد و بی‌انگیزه‌تر از هر زمان دیگری به نظر می‌آمدند. «این بار به قدری از نظر روحی حال‌م بد بود که ۲ هفته تمام گریه می‌کردم و حتی همسر من نمی‌توانست من را آرام کند. این انتهای ماجرا نبود و عوارض درمان تنها گریبان‌گیر اوضاع روحی‌ام نشد. بعد از مدتی، دل‌دردهای شدید امانم را برید و بعد از مراجعه به پزشک، به آپاندیس شک کردند، اما در واقع بر اثر مصرف داروهای قوی برای درمان ناباروری، پزشکان متوجه شدند یکی از تخمدان‌هایم از بین رفته است و به‌ناچار آن را

معصومه اهل شمال کشور بوده، اما عروس سبزواری‌ها شده است. بعد از ۸ سال زندگی مشترک، حالا ۶ سال است که آسمان و ریسمان را به هم می‌بافند تا بچه‌ای داشته باشند که کانون خانواده‌شان را گرم کند. آدم‌هایی که اطراف این مرکز هستند در عین سکوت، همدردی میان‌شان پیدا است. بعضی‌هایشان با نسخه دکتر بیرون می‌آیند و چند قدم آن طرف‌تر وارد داروخانه می‌شوند. تک و توکی هم با کیسه پلاستیکی از قرص و آمپول به گوشه‌ای خیره شده‌اند یا با بیماران دیگر درددل می‌کنند.

معصومه تاکنون ۲ مرتبه آی‌یو‌ای و یک مرتبه آی‌وی‌اف ناموفق داشته است، پزشکان گفته‌اند که مشکل از اوست و همسرش سالم است. در مراکز دولتی او را ناامید کرده‌اند و بعد از آن به دنبال روزنه امیدی به مرکز خصوصی روی آورده است. «در این مسیر تنها باید پول داشته باشیم که کارمان پیش برود. اما شوهرم کارگر است و اگر کار باشد، روزی ۱۰۰ هزار تومان کاسب می‌شود. حالا ۱۰ روزی می‌شود که بیکار است. یک هفته‌ای می‌شود که برای درمان به مشهد آمده‌ایم و در یک زاترسا که خیلی دور از اینجا است، می‌مانیم. این طور بگویم که برای خرج خورد و خوراک و رفت‌وآمدمان مانده‌ایم. از اینکه برای درمان اقدام کرده‌ایم تنها خانواده من خبر دارند، اما به دلیل اینکه از نظر مالی کم می‌آوریم، ناچار می‌شوم برای این و آن توضیح بدهم و از آن‌ها پول قرض کنم.»

خدمتکار شدم تا پول دوا و درمانم را بدهم

او خیاطی بلد است، اما به دلیل اینکه تحت درمان است، نمی‌تواند پشت چرخ بنشیند. ضمن اینکه اگر با یک تولیدی قرارداد ببندد، برای مرخصی درمان دچار مشکل می‌شود. همین موضوع موجب می‌شود تن به خدمتکاری در خانه یک خانم مسن بدهد تا حقوق ماهی ۳۰۰ هزار تومان‌ش را روی هم بگذارد و او هم بتواند بخشی از هزینه دوا و درمان را پرداخت کند. «دیگر شمار هزینه‌هایی که در این سال‌ها کرده‌ایم از دستمان در رفته است. حتی پول رهن خانه‌مان را گرفتیم و برای درمان هزینه کردیم. به همین دلیل، خدمتکار یک خانه شدم تا هم جایی برای زندگی داشته باشیم هم پولی دربیاورم. اما هر بار که ناچار بودم برای درمان به مشهد یا شهر دیگری بروم، با حرف‌هایشان آزارم می‌دادند. بعد از آن هم که برمی‌گشتم، باید تا مدتی استراحت می‌کردم، اما این موضوع را درک نمی‌کردند و با من داد و بیداد می‌کردند. به دلیل فشار روانی و استرسی که داشتم نتیجه خوبی نگرفتیم.»

حالا چند وقتی است که در همان روستایی که زندگی می‌کنند در یک خانه‌باغ، سرایدار و باغبان شده‌اند. خانه‌شان یک اتاق با سقف کاذب است که سرویس بهداشتی و حمام آن در حیاط قرار دارد و تحمل سرما در فصل سرد خیلی برایشان سخت است. «فقط برای اینکه بچه خودمان را داشته باشیم، این شرایط را تحمل می‌کنیم زیرا همان چند میلیونی را که می‌توانستیم خانه اجاره کنیم برای دوا و درمان هزینه کرده‌ایم. این اتاق یک انباری دارد که سوراخ‌های دیوار آن را با گل پوشانده‌ایم و هر زمان مهمانی به خانه‌مان می‌آید، خودمان در انبار می‌خوابیم تا اتاق بهتر برای آن‌ها باشد. ما فقیر نیستیم. تنها هزینه‌های درمان ناباروری زیاد است و بیمه هم حمایتی نمی‌کند. اگر امید به خدا بچه‌دار شویم، هر دویمان به کار می‌چسبیم و خانه‌ای هرچند کوچک برای خودمان جفت و جور می‌کنیم.»

۳۰ میلیون بده، با رحم اجاره‌ای بچه‌دار شو

معصومه و همسرش بیمه سلامت روستایی دارند. آن قدر دوندگی کرده است که قبول کرده‌اند به او کمی تخفیف بدهند و حالا اگر هزینه ویزیت پزشک ۱۰۰ هزار تومان باشد، از او ۸۰ هزار تومان می‌گیرند و برای داروهایشان نامه‌ای می‌دهند که اگر بتواند تأیید آن را بگیرد، بخشی از آن را بیمه پرداخت می‌کند. «در مرکز دولتی گفتند اگر ۳۰ میلیون تومان بدهی، می‌توانی از روش جایگزین رحم اجاره‌ای استفاده کنی، اما به آن‌ها گفتم شوهرم یک میلیون تومان هم در حسابش ندارد. چند روز پیش برایم تخمک کشی انجام دادند و با تخفیف طرح برکتی که گفتند و داروهایی که باید می‌گرفتیم، ۷ میلیون تومان هزینه شد که همان را هم قرض کردیم.»

ناباروری مساوی با طلاق

بچه‌دار شدن برای معصومه خیلی مهم است، آن قدر که مصمم می‌گوید اگر این درمان‌ها به نتیجه نرسد، ازدواجشان به جدایی ختم می‌شود. او هم سال‌هاست که نمی‌تواند به خانه دوست و آشنا برود و قدم نورسیده‌شان را تریک بگوید. حسودی نمی‌کند،

